

عبدالرقيق حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۱۵)

تسخیر الموت یا پایتخت رفیع حسن صباح

حسن صباح مرد فعال و پرجوش ایرانی در قرون پنجم هجری پس از مسافرت‌های مختلف خود در اقصی نقاط ایران با در نظر گرفتن موقعیت محل و پراکندگی پیروان و فدائیان وی در شمال و شرق و غرب و مرکز ایران تمام توجه خود را به قلعه مستحکم و کوهستانی الموت (آشیانه عقاب) که در کوههای البرز نزدیک قزوین قرار داشت معطوف ساخت. برای اینکه آنرا جایگاه مناسبی برای شروع جنبش بزرگ خود میدانست. (قلعه مزبور نزدیک جاده‌ای است که از قزوین به رشت می‌رود) در اجرای این منظور از شهریار کوه که در جنوب شهرساری (در مازندران) و شمال سمنان و دامغان (در ایالت قومس) واقع است داعیانی برای ارشاد و دعوت محافظatan قلعه الموت که در ایالت مجاور یعنی دیلمان قرار داشت فرستاد. از قرار معلوم حسین نائینی کسی است که امر دعوت محافظatan الموت بر عهده او محول شده بود، وی از اهالی قائن بود که در فهستان واقع است و بعد از از مرآکن معتبر قدرت پیروان حسن صباح گردید، به حال دعوت و تبلیغ فرستادگان حسن صباح در محافظatan قلعه الموت که از شیعیان زیادی و میانه رو بودند به زودی تأثیر بخشیده

هنگامی که افراد پادگان قلعه قبول دعوت کردند ، حسن صباح رهسپار آنجا گردید ، لیکن از بیم دشمن بزرگ خود نظام‌الملک که در صدد گرفتار ساختن وی بود و به کلیه فرمانروایان ایالتهای ایران به ویژه داماد خود ابا مسلم رازی حکمران ری در این باره سفارش موکد کرده بود(۱) از بیراهه خود را به قزوین رسانید (۲) دنباله داستان چنین است :

حکمران قلعه‌الموت که شخصی بنام مهربی علوی بود ، پس از آگاهی براینکه افراد پادگانش به مذهب اسماعیلی تحویل‌اند چنان وانمود کرد که خود او نیز مذهب جدید را پذیرفته است ، تابدین و سیله نوکیشان اسماعیلی را بشناسد و خود را از شر آنها برهاشد ، أما خیلی زود رازش از پرده بیرون روند و در پایان کار برداری حسن صباح و پیروان وفادار و فداکارش او را نیز مغلوب ساخت (۳) .

نام الموت بنا بر آنچه حمدالله مستوفی . حمزه اصفهانی . ابن اثیر و بالآخره زکریا بن محمد قزوینی ضبط کرده‌اند ، از دو واژه (الله) بمعنی عقاب و (موت) به معنی آموختش از مصادر آمده و ختن ترکیب یافته است که بر روی هم عبارتست از (عقاب آموز) ابن اثیر در این باره مینویسد : (الموت در مرز دیلم است (الله) به معنی عقاب (۴) و جزء دوم این کلمه که آموت باشد به

۱ - کامل ابن اثیر جلد دهم صفحه ۱۱۰

۲ - خط سیر حسن صباح با استناد به نوشته رشید الدین فضل الله همدانی از راه قاضی بشم به دماوند ، از آنجا به خوارزی و از آنجا به قزوین بوده است .

۳ - فرقه اسماعیلیه تألیف هاجسن ترجمه فریدون بدراهی صفحه ۱۱۵

۴ - به زبان سمعانی نیز عقاب را (الله) می‌گویند رجوع شود به فرهنگ سمعانی و سرخهای و لامگردی و منگسیری و نهضه بیرزادی تألیف دکتر منوچهر ستوده چاپ دانشگاه تهران

لهجه دیلمی به معنی آموزش است).

حمدالله مستوفی نوشه است: (آن قلعه را در اول الله آمود گفته‌اند به معنی (آشیانه عقاب) که بچگان را بر او آموزش کردی به مرور الموت شد) (۱) در باره سال بنای قلعه الموت بعلت شهرت این قلعه در اغلب کتابهای تاریخ و جغرافیا مطالبی ذکر شده است. قدیم ترین تاریخ مربوط به بنای دژ الموت در کتاب نزهه القلوب حمدالله مستوفی به سال ۴۶ هجری ذکر شده است که توسط حسن بن زید علوی در عهد خلافت المتوکل بنی‌گردیده است. همانطور که در رقصهای گذشته این تأثیف نیز نوشته شد بنابر نوشه مسعودی در مروج الذهب در هنگام قتل اسفار بن شیر ویه یعنی سال ۳۱۶ هجری قلعه الموت مکانی آباد بوده است، عطا ملک جوینی ضمن شرح دژ الموت در باره تاریخ بنای آن چنین نوشته است (ملوک دیلم را که ارجستان (آل جستان) گفتندی، یکی از ایشان در سنه ست و اربعین و مائیع (۴۶ هجری) برای کوه عمارتی آغاز کرد و ملوک دیلم را افتخار بدان بودست، و شیعه اسماعیلیان را استظهار بدان) (۲) قلعه الموت در زمان قدرت مرداد آویح زیارتی قهرمان ملی ایران در قرن چهارم هجری، در تصرف او بود.

در دوره آل بویه (دیلمیان) بعد از آنکه رکن‌الدوله جانشین عmad‌الدوله گردید سرزمینهای ری و همدان و ابهر و زنجان و ساوه و آوه را به فخر الدوله علی واگذار کرد و در نتیجه الموت جزء متصرفات فخر الدوله درآمد. باروی کار آمدن سلجوقیان الموت نیز جزو متصرفات آنان محسوب گردید. در زمان سلطنت ملکشاه فرمانروائی قلعه الموت بر عهده شخصی بنام مهدی علوی

۱ - نزهه القلوب صفحه ۶۱.

۲ - جهانگشای جوینی جلد سوم صفحه ۲۷۰-۲۷۱.

محول شده بود ، تا اینکه در شب چهارشنبه ششم رجب سال ۴۸۳ هجری بنابر نوشته تاریخ جهانگشا ، حسن صباح باتوجه به مقدماتی که در پیش گفته شد پنهانی به قلعه الموت وارد گردید و در آنجا بنام دهخدا سکونت یافت و به عبادت پرداخت . سرانجام هنگامی که مهدی علوی از ماجرا آگاه گشت ، پیروان حسن صباح او را از قلعه بیرون راندند و حسن صباح سه‌هزار دینار زر از بابت بهای قلعه الموت به رئیس مظفر مستوفی حاکم دامغان و قلعه گرد کوه که جزو یاران و طرفداران او بود حواله کرد و چنین نوشت :

(رئیس مظفر حفظ‌الله ، سه‌هزار دینار بهای الموت به علوی مهدی رساند . علی‌النبی المصطفی و الـ السلام و حسبنا الله و نعم انوكیل) اما درباره جزئیات تصرف قلعه الموت نوسط حسن صباح و یارانش رشید‌الدین فضل‌الله همدانی چنین نوشه است :

(و حسن صباح) جمعی که با او می‌بودند به تفاریق بالموت می‌فرستاد ، آنگه او نیز بالموت آمد . و بدان‌ایام امیر‌الموت علوی مهدی نام داشت از قبل سلطان ملکشاه وحسین قائنی ، علوی را دعوت می‌کرد . قومی در الموت دعوت او قبول کردند و علوی نیز بربان می‌گفت : قبول کردم . اما دلش بازبان راست نبود ، و می‌خواست با کسانی که دعوت قبول کرده بودند خیانت کند . رفیقان را بزیر می‌فرستاد و به آخر در در بست و گفت :

این از آن سلطان است . تا بعداز گفتگوی بسیار ایشان را در در راه داد و بعداز آن به سخن او نمی‌رفتند و سیدنا ، فتحیه ابوالقاسم را به شاه کوه فرستاد و دهخدا خسروشاه از چنان‌شک‌هم بیامد و سیدنا از قزوین برآه بیره و آن‌به بدیمان آمد و از ساسکویه اشکور بیاند جرود که متصل الموت است ، در رجب سنه ثلث و همانین واربعماهه و یک‌چندی آنجا مقام کرد و از وفور زهد و نقوی ،

خلقی انبوه صید او شدند و دعوت او قبول کردند تا شب چهارشنبه ششم رجب سنه ثلث وثمانین واربعماهه بردر الموت آمد ونام خود به دهخدا منسوب کرده پوشیده برآنجا بنشست و آنجای را به ایام متقدم الله آموت گفتندی، یعنی آشیانه عقاب واز نوادر اتفاقات عجیب وغیریب ، حروف آنها آموت به حساب هند تاریخ سال صعود اوست برالموت که پنهان اورا به قلعه بردند . چون مهندی علوی برحال او وقوف یافت و اختیاری بدست نداشت اورا اجازتدادند و بهای قلعه سه هزار دینار زر بحاکم گردکوه و دامغان رئیس مظفر مستوفی نوشت که درخفیه دعوت او قبول کرده بود و حسن از غایت زهد و تقوی ، رقعه هائیک موجز و مختصر نوشته براین جمله که رسیخه این برات است . و سطور مدور نوشته که : (رئیس مظفر حفظه الله مبلغ سه هزار دینار بهای دل الموت به مهدی علوی برساند . على البی المصطفی وآلہ السلام و حسبنا الله و نعم الوکیل) علوی برات بستند و اندیشید که رئیس مظفر مردی بزرگ است ، نائب امیرداد حبشه بن التون ناق بر قعه این مرد حامل چگونه چیزی بمن دهد . بعد از مدتی مقل الحال به دامغان افتاد ، آن برات امتحان را پیش رئیس مظفر برد ، درحال خط بپوسید و زر بداد) (۱).

بنابر آنچه خورشیدالدین فضل الله آورده است ، در آن زمان هنوز رئیس مظفر در دامغان یا گردکوه مقامی نداشته است مگر اینکه تصور کنیم شغل آنی وی ، در اینجا به مسامحت ذکر شده است ، این داستان ممکن است همان اندازه موهم و افسانه آمیز باشد که داستان پوست گاو : چنانکه مؤلف داستان مذاهب آورده است ، حسن صباح که به نام مستعار به الموت رفته

بود روزی با حکمران علوی (۱) قلعه در باب اینکه حیله در شرع جایز است یا نه بحث می‌کرد. علوی مهدی گفت که حیله در شرع جائز است و بعضی از حیله شرعی ذکر کرد. سیدنا فرمود که مدار شرع بر راستی است، حیله نشاید؛ پس از آن علوی را بر آن داشت که به مبلغ زیادی آن اندازه زمین (که پوست گاوی بر آن محیط تواند بود) به وی بفروشد، چون علوی مهدی در مقام مبایعت آمد. سیدنا پوست گاو را رشته‌های باریک ساخت و برگرد قلعه کشید. مرد علوی ناچار بنا بر قولی که داده بود تسليم شد. (۲) بهر ترتیب قلعه مستحکم الموت در روز ششم رجب سال ۴۸۳ هجری مسخر حسن صباح گردید و بدین طریق اساس دولت نو اسماعیلیان یا اسماعیلیه نزاریه در ایران گذاشته شد و پایتخت و مرکز حکومت حسن صباح مرد انقلابی این عصر در ذر تسخیر ناپذیر الموت مستقر گردید (۳) و آن دولت چنانکه خواهیم دید از سال ۴۸۳ تا ۶۵۴ هجری با قدرتی عجیب باقی و پا بر جا بود.

(بقیه در شماره آینده)

۱ - این الجوزی نوشته مردی که الموت را به حسن صباح فروخت ظن میرود که باطنی بوده باشد ظاهراً مراد این الجوزی باید این باشد که وی شیعه اثنی عشری بوده است، زیرا این الجوزی این هردو را یکسان می‌شمارد.

۲ - دستان مذاهب صفحه ۴۳۴.

۳ - در حال حاضر نیز مردم قزوین و اطراف آن، قلعه الموت را (قلعه حسن) که منظور حسن صباح باشد مینامند. رجوع شود به سر زمین قزوین تألیف دکترو رجاوند.